

■ **ادامه از صفحه ۱۸**

گاهی دیگران هم دعوت می کردند: این را از زبان آقای مطهری شنیدم که بعضی از این افراد از افراد ثابت جلسه ما بودند که عرق دینی داشتند و مسلمان بودند. آنچه شهرت داشت این است که این افراد نماز شب‌شان ترک نمی‌شود. به قدری زاهد هستند که به قوت اندکی اکتفا می‌کنند. درآمدشان، بقیه‌اش را صرف مبارزه می‌کنند. اشخاصی که الآن من اسم‌هایشان در ذهنم هست، به‌عنوان اینکه از تقویاشان و نماز شب‌شان ترک نمی‌شد و از فدکاری شان، آن‌زمان می‌گفتند که ماهی دوازده هزار تومان درآمد دارند! دوازده هزار تومان آن وقت دوازده میلیون حلال بوده. شاید هم بیشتر و ماهی پانصد تومانش را خرج می‌کنند و بقیه‌اش را صرف مبارزه می‌کنند. چنین کسانی در آن زمان درباره مجاهدین خلق تعریف می‌کردند. ما مجاهدین را به همین چیزها می‌شناختم، بعضی از بزرگانی که خود شما می‌دانید، از جیب خودشان خیلی به آنها کمک کردند... یک مقدار متمکن بودند، کسب و کاری داشتند، درآمدی داشتند یا زورتی داشتند، همان وقت از جیب خودشان کمک می‌کردند حالا کمک‌های دیگری هم به نظرشان می‌رسید، این را یک وظیفه می‌دانستند که برای اسقاط دولت شاه و کوتاه کردن دست امریکا کسی بهتر از آنها نیست و حمایتشان می‌کردند. در آن مقطع اگر کسانی این طرفداری را کرده باشند، هیچ ملاک نیست؛ چون چیزی از آنها شناخته شده نبود. بعد بین خود آنها اختلاف افتاد. یک عده اصلاً مارکسیست محض و منکر خدا و دین شدند. اینها که همان گروه مرتدین‌شان هستند. و یک عده را خود آنها کشتند؛ شریف‌القافی و کسان دیگری را مرتدین منافقین کشتند. این دانشگاه شریف را به یاد آن شهید شریف که خودش از مجاهدین بود و به دست مرتدین کشته شد نام‌گذاری کردند منظور این است که یک عده واقعا مسلمان و نماز خوان بودند...

آنچه باعث انحرافشان شد. که برای ما واقعاً آموزنده است. این است که بعد از اینکه دستگیر شدند، در زندان با مارکسیست‌ها معاشر بودند. اولین چیزی که ظاهر شد، این بود که پیغامی دادند به بیرون که شما به مسلمان‌های مبارز بگویید که بامار کیست‌ها مخالفت نکنند؛ چون همفکر ما هستند. یادم هست. خدا رحمت کند مرحوم آقای دکتر مفتح را. در سه راه روزه جلوی حرم، ایشان شهید شدند (ظاهراً برادرش با یکی از بستگانشان زندانی شده بود) او بی‌غلام داده از زندان که بنظر ما این است که شما با مارکسیست‌ها مخالفت نکنید؛ ما با آنها متحد هستیم. کم‌کم این معاشرت و اتحاد ادامه رسید. به اینکه اصلاً خیلی بی‌تفاوتیم! حالا یکی می‌گوید خدا هست، یکی می‌گوید نیست!

یادم هست یک روحانی دیگری که او هم شهید شد. خدا ان‌شالله! بیمار زدش. هر منزل آقای یزدی در جلسه‌ای که برای اهل مبارزه برگزار شده بود، صریحاً گفت: ما با مارکسیست‌ها اسلام را انتصیف کردیم، نصف اسلام را ما برداشتیم، نصف اسلام را آنها، من اگر بگویم شما تعجب می‌کنید، دهانانت بیخ می‌کند! حالا چون شهید شده ان‌شالله که خدا او را ببخشد و بیمارزد. گفت ما خیلی نباید فخر بفروشیم بر مارکسیست‌ها. در اسلام دو چیز داریم، یکی اینکه به‌خام‌معتقد باشیم، یکی هم اینکه عمل داشته باشیم. ما اعتقاد به خداست! یعنی گرفتیم، آنها عالیشان را گرفتند... نصف اسلام مال ماست، نصف برای آنها، بنابراین اگر یک کسی هم مسلمان باشد هم مارکسیست، این اسلام کامل دارد. آنها را به‌عنوان مسلمان کامل معرفی می‌کردند. مارکسیست‌ها طرفدار عدالت هستند، نصف اسلام هم عدالت است. در چنین جَوَی، کم‌کم نشان می‌دهد که وقتی قرآن می‌فرماید:

إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتَ اللَّهِ يَكْفُرُ بِهَا وَيَسْتَهْزِئُ بِهَا فَلَا تَقْعُوبُوا نَفْسَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مُمْلِكُونَ یعنی چه؟ این افراد در زندان با آنها هم‌نشین شدند، در بحث کم‌آوردند. فلسفه اسلامی که بخوانده بودند. دانشجو بودند و در جریانات سیاسی حرکت کرده بودند، آنها که بحث کردند، به ایدئولوژی‌شان (مارکسیسم) خیلی پایبند بودند، خیلی اهل مطالعه بودند. چه‌مسلمان‌ها در بحث کوتاه آمدند و کم‌کم اعتقادشان ضعیف شد؛ کم‌کم تسلیم شدند. یک عده‌شان به کلی اسلام را گذاشتند کنار؛ یک عده‌شان به اصل اسلام پایبند بودند ولی می‌گفتند احکاماتش نارنجمنند است و دیگر وقتش گذشته است! چیزی که کم‌بایش به گروه‌های دیگر هم سرایت کرد.

بنابراین اگر از کسی می‌شنوید که یک وقت حمایت کرده از مجاهدین، این معنایش این نیست که الآن هم طرفدار مجاهدین است در آن وقت مجاهدین این‌جور شناخته می‌شدند، بعدها معلوم شد چه هستند و چه ضررهایی دارند. حالا چه اندازه از آن رنگ‌وبوی آنها به اینها سرایت کرده باشد، بویش به اینها خورده باشد، گندش به اینها خورده باشد، آن را نمی‌دانم... اما آن حمایت‌ها معنایش این نیست که در اینها اشکالی است. گروهی از روحانی‌ت طرفدار مجاهدین بودند ولی بودند طلبه‌هایی که تحت تأثیر تبلیغات واقع شدند؛ چون آنها خیلی کارشان جاذبه داشت، نماز خواندن و عباداتشان جلب‌توجه و جذب می‌کرد.

یکی از بزرگانی که شما می‌شناسید [۶]، ما سال‌ها هم‌میاحته بودیم؛ میباحثاتمان در منزل بود... آن وقتی که ایشان دوتا پسرش طرفدار مجاهدین بودند، خودش می‌گفت بچه‌های ما داشتیم. می‌گفت یک روز من دم غروب رفتم منزل، دیدم یکی از بچه‌ها اول غروب می‌رود در اتاق تاریکی، در را می‌بندد. گفتم ببینم این چه کاری کند... می‌گفت یک روز دم غروب بی‌خبر وارد اتاق شدم تا ببینم چه کار می‌کند. دیدم ایستاده و نماز می‌خواند و اشک از چشمانش دارد می‌آید؛ جوان ۱۸- ۱۷ ساله. منظورم این بود که آن وقت این‌جور بود. مجاهدین، هم مسلمان بودند و هم مبارز بودند و هم فدکار. خیلی جاذبه داشتند.

اشکال سر این است که وقتی مبانی فکری و اعتقادی سست باشد، این آدم را می‌تواند جزء خوارچ بکند. خوارچ نماز می‌خوانند، حافظ قرآن بودند، پینه برپیشانی داشتند اما علی‌رغم کشتند... اگر ریاست می‌خواهی، اگر پول می‌خواهی، پس آن عبادت‌ها و حافظ قرآن بدون دیگر چیست؟! حماقت است، جهل است... وقتی از اول مبنا فکری درست نباشد، این می‌شود دیگر. هرچقدر هم پیش برود، از حقیقت دورتر می‌شود؛ و ضررش و خطرش بیشتر است. اگر ما حساسیت داریم روی مسائل اعتقادی، برای این است که چنین تجربه‌هایی را داشتیم و دیدیم وقتی ضعف در مبانی فکری و اعتقادی باشد، چه نتیجه‌ای دارد. اینها اشکالشان این بود.

وقتی آدم از معنویات دور افتاد آن وقت شیطان هم حسابی سوارش می‌شود و می‌تازد. اگر حاضر شدند این همه انسان‌های بی‌گنا و کسان در داخل کشور بکشند و در جنگ رفتند عامل صدام شدند و بدترین و زشت‌ترین کارها را کردند اولش نماز خوان و روزه‌گیر و مجاهد بودند. من کسی را حالا به صراحت نمی‌گویم ولی احتمال می‌دهم بعضی‌ها هنوز هم تحت تأثیر آنها باشند. از معروفین از شخصیت‌های سیاستمدار یا مثلاً علمای بزرگ معروف، کسی که حالا هم طرفدار مجاهدین باشد من سراغ ندارم؛ فقط یک آقایی هست که بالاخره بچه‌هایش جزء مجاهدین بودند، خودش هم معلومات دینی زیادی ندارد و فکر می‌کنم هنوز هم طرفدار مجاهدین باشد. این آقای یک وقت در مدرسه فیضیه منبر می‌رفت، بنده خودم پای منبر ایشان رفتم ببینم چه می‌گوید. پیش از پیروزی انقلاب و بعد از دوران نهضت روی منبر می‌گفت، اینکه می‌گویند اصلاً خدا را نمی‌شود انکار کرد، بی‌خود گفته‌اند! گفت آنهایی که می‌گویند خدا را قبول نداریم، به آنها بگویید آقا این اصول ریاضی را قبول دارید یا نه؟ - قواعد ریاضی - این قواعد ریاضی ثابت است یا متغیر؟ قواعد ریاضی ثابت است... خب، خدا همین است. خدا یعنی همین قواعد ثابت آقا! قواعد ریاضی را می‌گفت خدا هستند. هنوز هم هست؛ روحانی است و در قم هم زندگی می‌کند. روی منبر در مدرسه فیضیه سخن می‌گفت. بعد از نماز مرحوم آقای ارکانی، این ضعف اعتقاد است. یک آقای بزرگ دیگری که از دنیا رفته - خدا رحمتش کند - یک وقت دیگری می‌گفت احتیاجی به فلسفه و امثال آن نیست برای اثبات خدا. به اینها که منکر خدا هستند، می‌گویم شما طبیعت را قبول دارید... اصل عالم طبیعت است، خب، طبیعت همان خداست! یعنی آنکه اصل همه چیز عالم طبیعت است، شما اسمش را طبیعت می‌گذارید، مای گویم خدا. مقداری از این انحرافات محصول جهل است، مقداری هم وقتی آدم پیش رفت و افتاد دنبالش، دچار ضعف‌های اخلاقی می‌شود. وقتی آدم ابتلا به بعضی از فسادهای اخلاقی بخصوص در مسائل جنسی - پیدا کرد، دیگر ختم‌الله علی فلونهم... از مَبْتَن تَأَخَّذْ إِلَیْهِمْ... دلیلاً صراحت‌حقیقت رانمی‌تواند بفتد. ما چندی پیش بنده خودم سخن را می‌شناختم که آدمی بسیار دقیق در مسائل فلسفی و عقلی بود.

بحث می‌کرد و شبهه‌هایی مطرح می‌کرد خیلی دقیق. حالا پیش پا افتاده‌ترین مسائلی که بچه‌هایم می‌فهمد خطاست می‌گوید. هر روز هم یک رای تازه‌ای می‌دهد؛ امروز این را می‌گوید، فردا آن را. حرف‌های خیلی بچه‌گانه! آدم تعجب می‌کند که آدم عاقل و اهل فکری چطور این‌قدر حرف‌های سبک می‌زند. خجالت نمی‌کشی؟! و واقعا آدم وقتی خراب شد از لحاظ اخلاقی، با حیوان فرقی ندارد. توقعی نمی‌شود داشت. کم‌کم نور انسانیت از او گرفته می‌شود.

■ **رسیدیم به خاطراتی درباره چگونگی ادامه مبارزات و نهضت و روحانیت در زمان حاضر. جلسه‌ای در منزل حضرت عالی با حضور**

حضرت آقا و حجت‌الاسلام‌والمسلمین هاشمی‌رفسنجانی شکل گرفت. درباره مباحث آن دوران مبارزه و همچنین چگونگی ادامه مبارزه‌اگر صلح می‌داند، از اینجانب آغاز کنید.
اجمالاً با شروع نهضت روحانیت، همه اردمندان به حضرت امام-رضوان‌الله‌علیه. و مخصوصاً شاگردانشان به نحوی در نهضت مشارکت داشتند. آنهایی که اهل مینروسخترانی بودند، بیشتر با سخنرانی‌هاو آنهایی که اهل قلم بودند با قلم؛ و آنهایی هم که اهل هیچ کدام اینها نبودند، با تشکیل جلسات و همکاری‌های به اصطلاح پشت جبهه. (تکثیر نوارها، پیاده کردن نوارها، چاپ اعلامیه‌ها، پخش کردن و از این‌جور کارها) و در طول آن مدت دولتشریه

نسبتاً ثابت منتشر می‌شد که اولی‌نشریه بعثت بود و بعد نشریه انتقام. نمی‌دانم در این باره صحبتی شده‌یا نه؟

■ **در مورد انتقام فرمودید ولی نشریه بعثت یکی از سوالات ماست.**

بله، بعثت اول بود. به هر حال بعضی طلبه‌ها مثل بنده هم در حدّ توانمان یک همکاری‌هایی داشتیم؛ مثلاً مقاله‌های بنویسیم یا به صورتی توزیع کنیم. مدتی بعد از ترور منصور و به دنبالش مسافرت مرحوم آقای بهشتی به آلمان، که به توصیه مرحوم آقای [سیداحمد] خوانساری و آقای میلانی [سیدهادی] انجام گرفت و لاقلاً یکی از انگیزه‌ها هم این بود که ایشان از صحنه دور باشند، مدتی نوعی رکود در مبارزات پیدا شد؛ چون خفقان شدید بود و فعالیت‌های علنی و سخنرانی‌و امثال آن خیلی به سختی انجام می‌گرفت. خیلی‌ها تبعید شدند، زندان رفتند و جَوّ خفقان عجیبی حاکم شد. در این فضا بعضی به فکر افتادند که دیگر مبارزات سیاسی فایده‌ای ندارد و کاری نمی‌شود کرد؛ حتی مثلاً یک‌نشریه‌ای هم بخواهند منتشر کنند با هزار رحمت و مخفیانه باید انجام دهند. این هم به آسانی میسر نیست؛ تصور آن جَوّ اصلاح‌برای دیگران که در آن دوران نبودند، خیلی مشکل است. زمانی بود که یک ماشین تایپ کسی می‌خواست در بازار بخرد باید با اجازه ساواک باشد. پلی‌کپی که دیگر هیچ... اصلاً گره نحوی تهیه می‌شد، بعدش پیگیری می‌کردند که این پلی‌کپی کجا رفته و چه استفاده‌ای از آن می‌شود. چاپخانه‌ها هم که شدیداً تحت کنترل بودند. بعضی به فکر افتادند که دیگر راهی نمانده جز مبارزات مسلحانه. این تمایل در بین طلبه‌های جوان هم کم‌کم رواج پیدا کرد و این زمانی بود که سازمان مجاهدین خلق داشت شکل می‌گرفت.

ابتدا گروهی از ملی‌گراها. اعمّ از جبهه ملی و نهضت آزادی. به فکر افتادند که فعالیت مسلحانه هم داشته باشند؛ ولی چون در اساسنامه اصلاً استراتژی‌شان فعالیت سیاسی بود، یک نوع انشعابی در این جوان‌ها پیدا شد و سازمان مجاهدین خلق را تشکیل دادند. ظاهر تشکیل‌دهندگان اول این جریان آدم‌های مسلمان بودند. من این را از مرحوم آقای مطهری شنیدم که بعضی از اینها کسانی بودند که در جلسات ما مرتب شرکت می‌کردند... در آن وقت، جلساتی که ایشان اشاره می‌کردند در تهران به نام جبهه (ظاهراً «ماه» تشکیل می‌شد و مرحوم آقای مطهری سخنرانی می‌کردند؛ گاهی نیز بعضی از دیگر علماسخترانی داشتند. این سخنرانی‌ها به‌صورت کتابی منتشر شد. در کنارش هم ایشان جلسات دیگری با انجمن اسلامی پزکنان و مه‌ندسین داشتند که لاقلاً وجهه ظاهری اش سیاسی هم نبود، فقط فرهنگ بود؛ تفسیر می‌گفتند؛ مسائل اعتقادی بیان می‌شد و احیاناً بحث‌های فلسفی هم می‌کردند ولی شرکت‌کنندگان کسانی بودند که گرایش‌های مذهبی داشتند و مخصوصاً خیلی علاقه‌مند به امام بودند. به هر حال بعضی از این افرادی که بنیانگذار سازمان مجاهدین خلق بودند همان کسانی بودند که در آن جلسات مرحوم آقای مطهری هم شرکت می‌کردند.

یادم هست (الآن به مناسبت یادم آمد) یک جلسه‌ای در قم در منزل آقای خزعلی (منزل آقای خزعلی روه‌روی منزل آقای قدوسی بود) داشتیم که آقای مطهری، آقای بهشتی، آقای جنتی و آقای قدوسی بودند... آقای مطهری آنجا نقل می‌کردند این را من از ایشان در آن جلسه شنیدم) و گفتند: مدتی بود که یکی از آنها را دیگر نمی‌دیدیم. ما با اینکه خیلی اصرار داشتیم و بعد از جلسه نوار آن می‌گرفتند تکثیر می‌کردند، می‌بردند تریز و جاهای دیگری توزیع می‌کردند، مدتی بود نمی‌دیدشان و دیگر نمی‌دانستم چه کار می‌کنند، بعدها فهمیدم که درصدد تأسیس سازمان مجاهدین هستند. در آن وقت می‌گفتند که آن جزوه‌ای را که نوشته بودند برای بیان مبانی‌شان، این کسی که سال‌ها با ما ارتباط داشت و در جلسات ما شرکت می‌کرد، اقالاً بنامد بگوید تو هم این جزوه را ببین، یک‌نگاهی بکن... من که از ایشان نمی‌کردم که حتماً تغییر بدهند اما اقالا اظهار نظری می‌کردم یا ممکن نبود تذکری به ایشان بدهم. بعدها دیدم این جزوه افکار مارکسیستی خالص است؛ فقط یکی دوتا روایت بود، و آن در گذاشتند و الا هیچ چیز اسلامی نداد، دیدم بی‌داست اصلاً ترجمه شده از کتاب‌های مارکسیست‌هاست. ایشان به‌عنوان گله می‌گفتند که سال‌ها با ما ارتباط داشتند. اقالا خوب بود به‌عنوان مشاهده‌مباحث فلسفی از ما هم یک نظر خواهی می‌کردند.

به‌هر حال در آن جَوّ بعضی دیگر هم در فکر آموزش‌های نظامی و چریکی و این حرف‌ها بودند و دیگر مدتی بود جلساتی که ما در آنم داشتیم، بر آن‌ها شده بود، حتی نشریات انتقام و بعثت و مانند آن هم تعطیل شده بود. تا یک روزی - من می‌رفتم مدرسه حقانی و در آنجا تدریس داشتم - آقای قدوسی گفتند که آقا خمنه‌ای و آقای هاشمی می‌خواستند با شما یک جلسه‌ای داشته باشند. گفتند حالا هر وقت بفرمایند ما در خدمتشان هستیم. گفتند فردا صبح صبحانه می‌آیند منزل شما. اینها نبودند، با تشکیل جلسات و همکاری‌های به اصطلاح پشت جبهه. (تکثیر نوارها، پیاده کردن نوارها، چاپ اعلامیه‌ها، پخش کردن و از این‌جور کارها) و در طول آن مدت دولتشریه

■ **شنبه ۱۱ دی ۱۴۰۰**

■ **سال بیست و هفتم**

■ **شماره ۷۸۱۳**



khamenei.ir

گروه‌های سیاسی می‌شود - چه گروه‌های مذهبی و چه گروه‌های غیرمذهبی. اینها را بگذاریم کنار. بعد اسم بردند که مثلاً فلان حرکتی که چندی پیش انجام گرفته علیه نوسونده یا یک کتابی چاپ شده است، باعث اختلاف می‌شود و ما باید اینها را بگذاریم کنار و با آنها یکی باشیم. گفتم اینکه موضوع تمام شده‌ای است و نقشی ندارد در فعالیت‌های مبارزین. جبهه‌ضد‌امپریالیستی تشکیل بدیهم مثلاً علیه آن شخص یا علیه آن کتاب حرف نزنیم؛ این چیز ارزش داری نیست که بگوییم این هدف است... این بیان مرده‌ای است که تمام شده رفته. گفتند خب باز هم مشابهش ممکن است پیش بیاید. گفتم من اجمالاً به شما عرض کنم که هر جاماله دین در کار است، ما با تمام وجود در اختیار شما هستیم اما مسائل دیگر من سرم نمی‌شود. من نمی‌دانم که اینها به نفع اسلام باشد یا به ضرر اسلام؛ و لذا نمی‌توانم اقدام بکنم. بعد ایشان اشاره کردند به تشکیل سازمان مجاهدین؛ گفتند مثلاً یک گروهی تشکیل شده که اینها می‌خواهند مبارزات مسلحانه بکنند؛ و خب، مبارزات سیاسی خالص به جایی نرسید و دیگر امکانش هم نیست و خوب است ما با اینها همکاری نکنیم. گفتم اگر واقعاً کسانی می‌خواهند برای اسلام کار بکنند و ملتزم به احکام اسلام هستند، هیچ مانعی ندارد ولی من این افراد را نمی‌شناسم. اجمالاً می‌دانم که کسانی یک گروهی تشکیل داده‌اند ولی نمی‌دانم چه اندازه پایبند به اسلام هستند. گفتند ما می‌شناسیم. گفتم اگر طوری بیان بشود که ما هم بشناسیم و حجت برای ما تمام بشود، ما هم هستیم... ولی من تا خودم شناسم، اطمینان پیدا نکنم. اقدام نمی‌کنم؛ بخصوص که این کار حساس تر است هست، کار سیاسی نیست، پای جان در کار است و تریور یک افرادی و آدم باید حجت داشته باشد. گفتند نه، ما آنها را می‌شناسیم و شروع کردند به تعریف کردن که اهل عبادت هستند، اهل تهجد هستند، حافظ قرآن هستند. حافظ نهج‌البلاغه هستند، از لحاظ عمل چقدر فدکاری می‌کنند... بعضی‌هایشان هستند که حقوق‌های گراف دارند، مهندس هستند... آن زمان ماهی دوازده هزار تومان خوشقوان بود؛ اینها پانصد تومان‌شان را فقط هزینه خودشان می‌کنند و بقیه‌اش را صرف مبارزه می‌کنند و ما آنها را می‌شناسیم. گفتم اگر بنده هم شناسم و اطمینان پیدا کردم که در چهارچوب احکام شرع کار می‌کنند مانعی ندارد ولی تا شناسم قول نمی‌دهم. باز ایشان اصرار کردند که ما می‌شناسیم و چنین‌اند و چنان‌اند و حافظ

قرآن‌اند و...

گفتم آقای هاشمی، صرف‌اینکه کسی حافظ قرآن باشد، حجت نمی‌شود که همه کارهایش درست باشد... ما می‌دانیم که خوارچ هم حافظ قرآن بودند؛ صبر این، دلیل نمی‌شود که کارشان درست است. ما باید بدانیم ایده‌شان چیست، چه اندازه واقعاً پایبند به احکام اسلام هستند تا برای ما حجت باشد. صرف‌اینکه بگوییم حافظ قرآن‌اند یا نهج‌البلاغه، حجت کتاب حرف نزنیم؛ این چیز ارزش داری نیست که عصبانی شدند که این حرف‌ها چیست می‌زنید؟! آنها چنین‌اند و چنان‌اند. گفتم من که نگفتم خوارچ‌اند؛ گفتم این حجت نمی‌شود؛ باید بیشتر تحقیق کند و بداند فکرشان چیست و کار می‌خواهند بکنند، والا صرف‌اینکه بگوییم آنها حافظ قرآن‌اند، حجت نمی‌شود که آدم با ایشان همکاری بکند. ایشان دیگر عصبانی و از جا بلندشد.

در این ماجرا. از اول تا آخر. آقا هیچ چیز نفرمود. هیچ کلمه‌ای که دلالت بر موافقت با ایشان یا مخالفت داشته باشد... هیچ، سکوت. بعد از اینکه آقای هاشمی بلند شد، ایشان هم با شدند و جلسه خاتمه یافت. بعدها شنیدم که ایشان (۱۷) گله کرده بود که مثلاً قلاتی به حرف ما اعتماد نکرد و بعد خود ایشان (این دست و کمک‌های مالی می‌کرد. هم‌ا وقت‌ها ایشان شناسم، اطمینان پیدا نکردم. اما اینها هم می‌کنند و بقیه‌اش را صرف مبارزه می‌کنند و ما آنها را می‌شناسیم. گفتم اگر بنده هم شناسم و اطمینان پیدا کردم که در چهارچوب احکام شرع کار می‌کنند مانعی ندارد ولی تا شناسم قول نمی‌دهم. باز ایشان اصرار کردند که ما می‌شناسیم و چنین‌اند و چنان‌اند و حافظ

■ **ادامه در صفحه ۲۰**